

ISSN: 1606 - 9110



روشن

نواموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

● ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ● برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان ● دوره‌ی سی و هشتم ● اردیبهشت ۱۳۹۹ ● شماره‌ی بی دربی ۳۱۵
● ۳۲ صفحه ● ۲۱۰۰۰ ریال ● www.roshdmag.ir



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على محمد وآل محمد

کسی که در کودکی
نمی‌آموزد، در بزرگی پیشرفت
نمی‌کند

حضرت علی (ع)

۱ مثل یک کیک خوش مزه

۲ این ماه (این روزها)

۳ شعر

۴ یک دانه توت فرنگی

۶ ایران ما

۸ چناب نارنجی

۱۰ قلعه‌ی سحر آمیز

۱۲ شعر

۱۴ موجودات رنگارنگ خلیج فارس

۱۶ شکل‌های قندی

۱۸ کلاغ کجارت؟

۲۰ لباس کهنه در مهمانی

۲۲ خانه‌ی پاپرکت /

انشای عجیب و غریب

۲۴ فسقلی / من از ویدروس قوی‌ترم

۲۶ همه‌چانه‌قاشی / داستان ناتمام /

معرفی کتاب

۲۸ رنگ زلزله

۳۰ سرگرمی

۳۲ چه قدر؟ چند کیلو؟

۸

رشد

نواموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
- ♦ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی‌وششم ♦ اردیبهشت ۱۳۹۹
- ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۱۵

- ♦ مدیرمسئول: مسعود فیاضی
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ مدیر هنری: کوروش پارسائزاد
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶

● صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵

● تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۹۰۲۳۱

● نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

● چاپ و توزیع: شرکت افست

● وبگاه: www.roshdmag.ir
● پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

● شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ ● تلفن: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

مثل یک کیک خوش مزه

تصویرگر: رضا مکتبی

صبر کردن کار خیلی سختی است؛ اما ما خیلی وقت‌ها مجبوریم برای رسیدن، برای به دست آوردن و برای خیلی کارهای دیگر صبر کنیم. پس باید یاد بگیریم که چه‌طوری صبر کنیم. یکی از راه‌ها، آشپزی کردن است. اگر تا حالا در پختن کیک به مامان کمک کرده باشی، خوب می‌دانی که باید صبر کنی تا یک کیک خوش مزه آماده شود. یک راه دیگر، روزه گرفتن است.

با روزه‌های کله گنجشکی شروع کن. بعد کم کم روزه‌هایت را مثل بزرگ‌ترها کامل بگیر. آن وقت می‌بینی که نتیجه‌ی صبر کردن چه قدر شیرین و خوشایند است؛ درست مثل درست کردن یک کیک خوش مزه.

افسانه موسوی گرمارودی



● مهری ماهوتی
● تصویرگر: مهدیه قاسمی

۱۲ اردیبهشت، روز کارگر

پیامبران هم مثل همی مردم کار
می کردند و کار کردن را دوست داشتند.
روز کارگر مبارک!

۱۲ اردیبهشت،

روز معلم

چه خوبی مهربان آموزگارم!
تو را من از ته دل دوست دارم

۲۰ اردیبهشت،

تولد امام حسن (ع)

امام حسن (ع) می فرمایند: «کسی که
به دیگران دوستی و محبت ندارد،
حتی اگر فامیل نزدیک باشد، غریبه
است.»

۱۰ اردیبهشت،

روز ملی خلیج فارس

اسمش خلیج فارس ایران
و در جنوب کشور ماست
این جا همیشه تا همیشه
یک قسمت از ایران زیباست

۲۶ اردیبهشت،

شب قدر و شهادت

حضرت علی (ع)

امشب همی
مردم یا علی (ع) می گویند و
دعا می خوانند. کنار هر آدم
یک فرشته نشسته است و همراه
او آمین می گوید.





من گول نخواهم خورد

ناصر کشاورز

تصویرگر: شیوا ضیایی

تا وقت اذان مانده
نزدیک به یک ساعت
من روزه‌ام و تشنه
بی صبرم و بی طاقت

ای آب خنک، از ظهر
گفتم که نشو نزدیک!
من گول نخواهم خورد
با وسوسه و تحریک

گفتم که نمی‌آیم
یک قطره به دنبالت
فعلاً تو همان‌جا باش
در خانه‌ی یخچالت

البته نباید تو
دلخور شوی از دستم
افطار که شد حتماً
در خدمتتان هستم





یک دانه توت فرنگی

یگانه مرادی لاکه

تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

تق تق تق ... در زدند. گوشو خرگوشه دوید و در را باز کرد. یک سبد توت فرنگی از لای در آمد تو. آقا کلاغه از پشت در گفت: «این توت فرنگی ها را برای خارپشت خانم آورده ام؛ اما خانه نیست. می شود وقتی که برگشت، سبد را به او بدهی؟» گوشو گفت: «باشد.» و سبد را گرفت و پشت پنجره گذاشت. اما همین که برگشت از پشت سر صدایی شنید. نگاه کرد. لُپو، برادر کوچولوش را دید که روی پنجه های پایش ایستاده بود و می خواست توت فرنگی بردارد. گوشو سبد را برداشت. آن را بالای سرش نگه داشت و بلند گفت: «نه. نباید برداری.» بعد سبد توت فرنگی را روی بلندترین طبقه ی کتابخانه گذاشت و رفت سراغ نقاشی.

تربیک تربیک تربیک ... کتابخانه داشت می لرزید. گوشو سرش را بلند کرد و لُپو را دید که از کتابخانه بالا می رفت. گوشو از جا پرید. لُپو را از پشت سر گرفت و پایین گذاشت. بعد انگشت



اشاره‌اش را جلوی صورتش تکان داد و گفت: «نه، دست نزن». لُپو هم انگشت اشاره‌اش را جلوی صورتش نگه داشت. گردنش را کج کرد و آهسته گفت: «فقط یک دانه!»

گوشو محکم گفت: «نه، این توت‌فرنگی‌ها مال من نیست». گوشو سبد توت‌فرنگی را روی میز گذاشت تا جلوی چشمش باشد. لُپو هم آن طرف میز نشست و زل زد به توت‌فرنگی‌ها. کلیک کلیک کلیک... گوش‌های گوشو تیز شد. صدای در خانه‌ی خارپشت خانم بود. گوشو سبد را برداشت و راه افتاد. یک مرتبه صدای آهی شنید. لُپو را دید که با لپ‌های آویزان و چشم‌های پر از غصه به توت‌فرنگی‌ها نگاه می‌کرد و برایشان دست تکان می‌داد.

گوشو ایستاد. کمی فکر کرد. یک دانه توت‌فرنگی از توی سبد برداشت و جلوی لُپو گرفت. لُپو باخوش حالی توت‌فرنگی را گرفت و پرسید: «این مال ماست؟»

گوشو سرش را پایین انداخت و آهسته گفت: «نه مال ما نیست؛ اما من به خارپشت خانم می‌گویم که آن را برداشته‌ایم.» گوشو در خانه‌ی خارپشت خانم را زد و گفت: «وقتی خانه نبودید، آقا کلاغه برایتان توت‌فرنگی آورد؛ اما... اما ما...» همین موقع لُپو آمد. روی پنجه‌های پایش بلند شد. دستش را دراز کرد. توت‌فرنگی را توی سبد انداخت و باخوش حالی گفت: «اما ما حتی یک دانه از آن‌ها را هم برنداشتیم؛ چون این توت‌فرنگی‌ها مال من نیست.»

خارپشت خانم به دو تا خرگوش کوچولو نگاه کرد و گفت: «متشکرم»

تق تق تق... در زدند. گوشو و لُپو در را باز کردند. یک بشقاب آمد تو. خارپشت خانم از پشت در گفت: «این مال شماست»

لُپو روی پنجه‌های پایش ایستاد و باخوش حالی فریاد کشید: «آخ جان... دو تکه کیک توت‌فرنگی!»





استان هرمزگان

● مهناز عسگری
● تصویرگر: لاله ضیایی



حاج عبدالله والی



استان هرمزگان



دلفین‌های جزیره هنگام

● استان هرمزگان استانی در جنوب ایران است. بخش بزرگی از این استان در ساحل آب‌های جنوبی ایران؛ یعنی خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد. هرمزگان آب و هوایی گرم و خشک دارد و در مناطق ساحلی تابستان‌ها گرم و مرطوب و زمستان‌ها معتدل و دلپذیر است.

● هرمز و زهرا کنجکاوند که این بار مادر بزرگ می‌خواهد چه غذای محلی خوش‌مزه‌ای برایشان درست کند. مادر بزرگ یواشکی به هرمز لبخند می‌زند و می‌گوید: «بچه‌ها یک عالم پیاز و میگو و فلفل دارم. می‌خواهید برای ناهار دوپیازه‌ی میگو بپزم؟»

یکهو زهرا می‌گوید: «امان از این مادر بزرگ، مثل این که قرار است دوباره مثل فرفره دور خودم بچرخم و دهانم را باد بزنم!»



● هرمزگان چهارده جزیره دارد. کیش، قشم، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی چندتا از این جزیره‌ها هستند. در مناطق حفاظت‌شده‌ی این استان، جانورانی مثل قوچ، گراز، خرس، عقاب ماهیگیر، فلامینگو و پلیکان زندگی می‌کنند. گز و درختان حرا از مهم‌ترین گیاهان هرمزگان هستند.

● استان هرمزگان از مناطق مهم گردشگری و از مراکز اصلی ماهیگیری و دریانوردی ایران است.

● جاسک، میناب، بندر عباس، بندر لنگه و یشاگرد چند شهر از شهرهای این استان هستند.

● استان هرمزگان از مناطق مهم گردشگری و از مراکز اصلی ماهیگیری و دریانوردی ایران است.

● جاسک، میناب، بندر عباس، بندر لنگه و یشاگرد چند شهر از شهرهای این استان هستند.

● استان هرمزگان از مناطق مهم گردشگری و از مراکز اصلی ماهیگیری و دریانوردی ایران است.



جزیره هرمز



افسانه‌ای از استان هرمزگان

افسانه‌ی مرد لنگ و گرگورها، درباره‌ی مرد ماهیگیری است که یک پایش لنگ بود و با سیم، قفس ماهیگیری درست می‌کرد. به این قفس گرگور می‌گفتند. هرکس سراغ گرگور را می‌گرفت، نشانی این مرد لنگ را به او می‌دادند. کم کم در اطراف محل زندگی مرد لنگ، خانه‌های زیادی ساخته شد و آنجا را لنگیه نامیدند. بعداً لنگیه به بندر لنگه معروف شد.



راستی!

در جزیره‌ی قشم پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها می‌گویند: «در قدیم اگر بچه‌ای به دو سالگی می‌رسید و هنوز راه نیفتاده بود، پدر و مادرش کودک را در زنبیلی می‌گذاشتند که با برگ خرما بافته می‌شد. آن وقت کودک را به بچه‌های همسایه می‌سپردند. بچه‌ها در محل می‌چرخیدند و آواز می‌خواندند و دو ساعت بعد کودک را برمی‌گرداندند. با این کار کودک تلاش می‌کرد راه برود. هنوز هم مردم قشم این مراسم را برگزار می‌کنند.

یک بازی محلی

یکی از بازی‌های جالب بچه‌های استان هرمزگان «دارتوپا» است. هرمز و دوستانش مشغول این بازی هستند. آن‌ها دو گروه شده و هر گروه در یک طرف زمین ایستاده‌اند. هرمز با یک دست توپ پارچه‌ای را به هوا می‌اندازد و

با دست دیگرش با چوب به توپ ضربه می‌زند. بعد با سرعت به طرف دیگر زمین می‌دود و مراقب است گروه حریف توپ را به او نزنند. اگر توپ به هرمز بخورد، نوبت گروه مقابل است که بازی را شروع کند.



نه پر تقالم، نه نارنگی. به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی، اگر نگویند، بخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدم ها می گذارم و می خندم، پسر می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

تصویرگر: ثریا مختاری

جناب نارنجی

علی آبه زین العابدین



۱ تمیزکاری





فانوس سحرآمیز

● صادق جلایی فر
● تصویرگر: آرش عادلی

❁ دیروز روی تختم دراز کشیده بودم که صدایی به گوشم رسید. انگار کسی در راهروی قصر راه می‌رفت. گوشم را روی کف چوبی اتاقم گذاشتم. صدا خیلی بلندتر شد. انگار صدا داشت به اتاق نزدیک می‌شد. راستی صدا از چه موادی عبور می‌کند؟ باید آزمایش کنم.



آزمایش قاشق و نخ

❶ یک تکه کاموا را به ته یک قاشق فلزی بستیم و دو سر آزاد آن را در گوشم گذاشتیم؛ اگر به قاشق ضربه‌ای بزنند، صدای لرزش قاشق از کاموا به گوش منتقل می‌شود. البته این آزمایش با جا لباسی فلزی بهتر انجام می‌شود.



لیوان خالی و پر

۱ گوشم را روی دهانه‌ی یک لیوان خالی گذاشتم و با قاشق به لیوان ضربه زدم. بعد گوشم را روی لیوان پر از آب گذاشتم و به آن ضربه زدم و سرعت و شدت صدا را در رسیدن به گوشم مقایسه کردم.





باران و خورشید
با هم رسیدند
در آسمان‌ها
طرحی کشیدند

یک طرح رنگی
قوسی کمانی
هم خیس و نوری
هم آسمانی

آن طرح رنگی
فرزندشان شد
اسم قشنگش
رنگین کمان شد

رنگین کمان

● پروانه شیرازی (لعیا)
● تصویرگر: حدیثه قربان



گله

● مریم عابدی

من یک بزم و کوهی
چالاکم و فرزند تیز
هرگز نشوم خسته
از بازی و جست و خیز

در گله‌ی ما جمع‌اند
دایی و عمو، خاله
از میش و کل فرتوت
تانی‌نی و بزغاله

چی بهتر از این به‌به
چی بهتر از این مع‌مع
طعم علفش خوب است
این منطقه و مرتع

از گرگ نمی‌گویم
از اسلحه و صیاد
بگذار بماند شعر
تا آخر آخر شاد



موجودات رنگارنگ خلیج فارس

فرناز سلطانی



حتی کوسه‌ها و دلفین‌ها زندگی می‌کنند. بعضی از انواع ماهی‌های تزئینی خلیج فارس، در دنیا بی‌نظیرند. یکی از این ماهی‌ها که معمولاً بین مرجان‌ها زندگی می‌کند، طوطی‌ماهی نام دارد. این ماهی وقتی می‌ترسد یا می‌خواهد بخوابد زیر ماسه‌ها می‌رود. طوطی‌ماهی‌ها به چند شکل و رنگ متفاوت وجود دارند که یک نوع از آن‌ها وظیفه‌ی تمیز کردن بدن ماهی‌های دیگر را دارد.

صندوق‌ماهی هم در خلیج فارس زندگی می‌کند. این ماهی به رنگ‌های زرد و آبی خالدار است و بیش‌تر در قسمت‌های عمیق‌تر آب زندگی می‌کند.

در این آب‌ها، ماهی‌زیبایی به نام فرشته‌ماهی زندگی می‌کند که در زبان محلی به آن عماد هم می‌گویند.

درست در جنوبی‌ترین نقطه از کشور پهناور ما ایران، خلیج فارس آبی، با موجودات رنگارنگ و زیبا قرار گرفته است. موجوداتی که انگار آفریدگار توانا، هر کدام را با دقت و حوصله رنگ‌آمیزی کرده است؛ آبی‌ان بزرگ و کوچک از انواع ماهی‌ها و میگو گرفته تا لاک‌پشت و عروس دریایی و حلزون‌ها. در قسمت‌هایی از آن



خفاش ماهی، پروانه ماهی، دلقک ماهی و جراح ماهی هم از انواع دیگر ماهی های تزئینی و زیبای خلیج فارس هستند. اما غیر از ماهی ها، آبزیان دیگری هم در خلیج فارس زندگی می کنند که بسیار شگفت انگیز هستند. یکی از آن ها، شقایق دریایی است. این موجود شبیه کیسه ای کوچکی است که به کمک بدن لوله مانندش به کف دریا می چسبد.



ستاره ی دریایی، عروس دریایی و توتیا هم از دیگر عجایب زیبا و رنگارنگ خلیج فارس هستند. همه ی این آبزیان، از بزرگ و کوچک برای زندگی کردن، فقط و فقط به محیطی پاک و بدون آلودگی نیاز دارند. این کار بدون کمک تک تک ما انسان ها غیر ممکن است.





شکل‌های

طرح: فاطمه رادپور
اجرا: زهرا حبیبی
عکاس: اعظم لاریجانی

دو نوار باریک از مقوای سفید رنگ (به عرض ۳ سانتی‌متر و طول ۴۰ سانتی‌متر) ببرید.
آن‌ها را روی هم بگذارید (به صورت L). نوار شماره ۱ را روی نوار شماره ۲ تا بزنید. همین کار را با نوار شماره ۲ روی نوار شماره ۱ ادامه دهید. تا جایی که نوارها روی یک‌دیگر تا بخورند و به هم بافته شوند.



وسایله‌های لازم:
کاغذ و مقوای سفید و رنگی،
چسب مایع و قیچی.





فتری



از شکل‌های مختلف حیوانات، آدمک، گل و گیاه استفاده کنید و روی این فنرها بچسبانید.

شکل سر و پای حیوان را روی مقوای رنگی بکشید. آن را ببرید و در قسمت پایین و بالای این کاغذهای بافته شده و فتری شکل بچسبانید. برای محکم کردن و نگه داشتن شکل، پایه‌ای مقوایی به شکل گرد یا چهار گوش ببرید و شکل را روی آن بچسبانید.

با فشار دادن روی آن، شکل مانند فنر رها می‌شود و تا مدتی تکان می‌خورد.





کلاغ کجا

سنجابه به خانه‌ی عمویش می‌رفت. کلاغ نشست سر راهش و گفت: «آهای سنجابه، کجا می‌روی؟»
 سنجابه از کلاغ خوشش نمی‌آمد؛ چون فکر می‌کرد فضول است. برای همین جوابش را نداد و به راهش ادامه داد. کلاغ دست برداشت و چند بار دیگر هم سؤال کرد.
 سنجابه باز هم چیزی نگفت. کلاغ پر زد و به آسمان رفت. کمی جلوتر سنجابه یک فندق درشت دید. فکر کرد بهتر است آن را جایی پنهان کند تا در راه برگشت به خانه با خودش ببرد. گودالی کند و خواست فندق را بگذارد توی آن که دید کلاغ از روی شاخه‌ی درختی نگاهش می‌کند. داد زد: «کلاغ فضول برو.»



رفت؟

● جعفر توزنده جانی
● تصویرگر: میثم موسوی

برای خودش دمنوشی دم کرد و مشغول خوردن شد که دوباره در به صدا در آمد. از پشت پنجره نگاه کرد تا ببیند کلاغ هست یا نه؛ اما کلاغ نبود.

خرگوش سفیده بود. در را باز کرد و گفت: «حتماً آمده‌ای که بگویی کلاغ را ببخشم.»

خرگوش سفیده گفت: «باید خودت را ببخشی؛ چون کلاغ فندق را از دست سنجاب دیگری که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم، گرفته. آن سنجاب وقتی دید تو فندق را پنهان کردی آن را برای خودش برداشت. کلاغ هم فندق را از او گرفت و توی لانه‌اش برد تا وقتی برگشتی به خودت بدهد. تا دیر نشده برو و از کلاغ معذرت خواهی کن.»

سنجاب به طرف درخت سرو دوید و از آن بالا رفت؛ اما کلاغ توی لانه‌اش نبود. از آن روز دیگر کسی کلاغ را ندیده و نمی‌داند کجا رفته است.

بعد فندق را برداشت و با سرعت دوید. وقتی مطمئن شد از کلاغ خبری نیست فندق را زیر خاک پنهان کرد و به خانه‌ی عمویش رفت.

عموی سنجابه از او با شکلات فندق و یک گردویی پذیرایی کرد. سنجابه از عمو تشکر کرد و به طرف خانه راه افتاد. بین راه به جایی که فندق را پنهان کرده بود، رسید؛ اما دید فندق نیست. با خودش گفت: «ای کلاغ، فضول که بودی، حالا دزد هم شدی؟»

بعد خودش را به درخت سرو رساند و از آن بالا رفت. فندق در لانه‌ی کلاغ بود. آن را برداشت و به طرف خانه‌اش برگشت. بین راه، خرگوش سفید و سمور سیاه و راسوی دم‌بلند را دید. به آن‌ها گفت که چه اتفاقی افتاده و گفت بهتر است مواظب کلاغ دزد باشند.

صبح روز بعد تازه از خواب بیدار شده بود که در خانه‌اش به صدا در آمد. از پشت پنجره نگاه کرد. کلاغ بود. با خودش گفت: «چه کلاغ پررویی! خجالت نمی‌کشد.» هر چه کلاغ در زد، سنجابه در را باز نکرد. بعد رفت



لباس کهنه در مهمانی

● علی باباجانی
● تصویرگر: شیوا ضیایی

صدای مرغ و خروس می آمد. خانمی به اتاق آمد. لباس گل گلی قشنگی تنش بود. گفت: «سلام پسر. بیدار شدی؟» یک جوری حرف می زد؛ ولی حرف هایش را می فهمیدم. گفتم: «بابام کجاست؟»

بلند شدم. به طرف در رفتم خانم لباس گلی سینی ای که در دست داشت، زمین گذاشت و گفت: «وا، کجو می ری. صبحونت بخور. بابات رفته سر کار.» وقتی که نگرانی ام را دید، گفت: «وایستو. الان می برمت پیش بابا.»

چادرش را سر کرد. از خانه بیرون رفتیم. من از دست بابا هم ناراحت بودم که من را تنها گذاشته بود. از چند کوچه گذشتیم. به یک خانه رسیدیم. بابا و

سال گذشته همراه بابا به یک روستا رفتیم. وقتی داشتم وسایلم را جمع می کردم، بابا گفت: «لباس کهنه و قدیمی ات را هم توی ساک بگذار.»

پرسیدم: «برای چی؟»

بابا گفت: «برویم روستا خودت می فهمی.»

شب سوار مینی بوس شدیم. پانزده نفر بودیم، از مرد کوچک تا جوان و بزرگ. یک پیرمرد هم بود که همه اش آواز می خواند و ما را می خنداند. ماشین هر چه می رفت، نمی رسیدیم. گفتم: «بابا کی می رسیدیم؟»

بابا گفت: «پلک هایت را روی هم بگذاری، می رسیدیم.» وقتی بیدار شدم، توی یک اتاق بودم. هیچ کس پیشم نبود. آفتاب از پنجره ی چوبی می تابید.



است که هیچ کس را ندارد. قرار است این چند روزه،
 خانه را بسازیم و تحویل بدهیم.»
 به دوستان بابا نگاه کردم. تندتند کار می کردند. گفتم:
 «اگر تمام نشد، چی؟»
 بابا گفت: «هفته‌ی بعد هم می آییم. حالا برو توی باغ و
 با بچه‌ها بازی کن.»
 آجری را از زمین برداشتم و گفتم: «نه. من هم می خواهم
 کار کنم.»
 بابا گفت: «پس برو لباس کهنه‌هایت را بپوش و بیا به
 من کمک کن.»

دوستانش آنجا بودند. تا بابا را دیدم، به طرفش دویدم.
 بیل دستش بود و داشت کار می کرد. به بابا گفتم: «چرا
 من را نیاوردی؟»
 بابا گفت: «مواظب باش لباست گلی نشود. صبح
 صدايت زدم، بيدار نشدی.»
 گفتم: «نگفته بودی می خواهیم توی روستا خانه درست
 کنیم؟»
 بابا خندید و گفت: «این‌ها را که می بینی، گروه جهادی
 هستند. به روستاها می روند و برای آدم‌هایی که دستشان
 خالی است، خانه می سازند. این خانه هم مال یک پیرزن



خانه‌ی باببرکت

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: الهام زمانی

مرد فقیر گرسنه و خسته از این کوچه به آن کوچه می‌رفت. یک نفر او را صدا زد و گفت: «به این نشانی که می‌گویم برو. هر شب در این خانه غذا می‌دهند. برو آن‌جا تا گرسنه نمانی.»
مرد فقیر لبخند زد: «راست می‌گویی! خدا را شکر! از تو ممنونم.»
نشانی را گرفت و رفت.

چه خانه‌ای! چه سفره‌ای! چه غذایی! اولین لقمه را که برداشت یاد او افتاد.
دستمالی از جیبش درآورد. با هر لقمه، یک مشت غذا توی دستمال گذاشت.
یک نفر پرسید: «این غذا را کجا می‌بری؟»
گفت: «برای فقری مهربان می‌برم.» بعد هم نشانی‌های او را که در کوچه دیده بود، داد.
چشم‌های مرد پر از اشک شد. با صدای لرزان گفت: «او خودش صاحب این خانه است. او امام حسن ^(ع) است.»

انشای عجیب و غریب

● کلر ژوبرت

بچه‌های کلاس ما خیلی شلوغ هستند؛ اما خانم معلّم دیروز ما را یک نصف زنگ آرام نگه داشت، آن هم با موضوع انشای عجیب و غریبش: «تصوّر کنید به مدرسه‌ی جدیدی می‌روید که بچه‌هایش با شما خیلی فرق دارند. آن وقت به خاطر یکی از ویژگی‌هایی که دارید و آن‌ها ندیده‌اند، مسخره‌تان می‌کنند.»

مینا گفت: «من پشیمان‌شان می‌کنم. این را هم تعریف کنم؟»

خانم معلّم خندید و گفت: «نه، لازم نیست؛ فقط بنویس برای چه مسخره شده‌ای و چه حسّی داری.» یک نصف زنگ بی‌صدا نوشتیم. بعد یکی یکی پای تخته رفتیم و خواندیم. توی مدرسه‌ی عجیب و غریب انشای ما، یکی به خاطر خال زیر لبش مسخره شده بود و یکی به خاطر لهجه‌اش. یکی به خاطر قدّ کوتاهش و یکی به خاطر کک‌ومک‌های صورتش. من به خاطر این که موقع راه رفتن کمی می‌لنگم و مینا به خاطر پاهای درازش. همه هم نوشته بودیم چه قدر از دست بچه‌های این مدرسه ناراحت و عصبانی بودیم.

بچه‌های کلاس ما خیلی شلوغ هستند؛ ولی امروز که پرِیسا، شاگرد جدید پیش ما آمد، هیچ کس به خاطر حرکت‌های خیلی کُند و چاقی خیلی زیادش نخندید، حتّی مینا. شاید برای این که قبلاً فکر کرده بودیم مسخره شدن چه حسّ بدی دارد.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هیچ قومی حق ندارد قومی دیگر را مسخره کند. شاید آنان از ایشان بهتر باشند.»
(سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۱)





فسقلی

● سپیده خلیلی
● تصویرگر: گلنار ثروتیان

شوخی من ناراحت شود.
زنگ تفریح خواستیم بسکتبال بازی کنیم. امید گفت:
«ما که توپ نداریم!»
توی حیاط چشم گرداندم و چشمم افتاد به پارسا که
پشتش به ما بود. گفتم: «صبر کنید، الان توپ می‌آورم.»
پریدم، پارسا را از پشت بغل کردم و داد زدم: «این
هم توپ. اگر می‌توانید بیایید آن را از دستم بگیرید!» و
دویدم.
پارسا ناراحت شد و گفت: «من را بگذار زمین! حالم
دارد به هم می‌خورد!»
ولی من اهمیّت ندادم و دویدم. پارسا دوباره گفت:
«این شوخی خوبی نیست!»
نزدیک حلقه‌ی بسکتبال که رسیدم، دستم را بالا بردم؛
ولی نمی‌خواستم پارسا را پرت کنم. یک مرتبه هر چه
خورده بود روی من بالا آورد و زد زیر گریه.

من قدبلندترین شاگرد کلاس‌مان هستم. از کلاس اوّل
تا حالا همیشه ردیف آخر نشسته‌ام. تا امروز ظهر فکر
می‌کردم خوش به حالم است که وقتی می‌خواهم با
دوستم حرف بزنم از بالا به پایین نگاه می‌کنم و باید برای
نگاه کردن من گردنش درد بگیرد. خوش به حالم است
که وقتی توپ دستم می‌افتد، بچه‌ها باید دنبالم بدوند و به
من آویزان شوند تا شاید دستشان به توپ برسد.
از همه مهم‌تر این که چه‌قدر خوب است هم‌قد پارسا
نیستم. پارسا کوتاه‌ترین هم‌کلاسی من است. من اسمش
را فسقلی گذاشته بودم؛ ولی پارسا اهمیّتی نمی‌داد و
همیشه می‌خندید.
همه پارسا را دوست دارند. اگر کسی چیزی از پارسا
بخواهد، به او می‌دهد. اگر کسی مریض باشد به پارسا
زنگ می‌زند و مشق فردا را از او می‌پرسد.
پارسا آن‌قدر خوب است که من فکر نمی‌کردم از

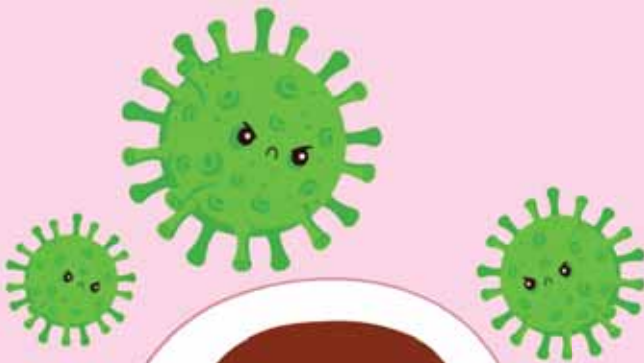




من از ویروس کرونا قوی ترم

- من خیلی خوب دست هایم را می شویم.
- من با کسی دست نمی دهم و روبوسی نمی کنم.
- اگر سرما بخورم در خانه می مانم تا سرما خوردگی ام برطرف شود.
- اگر سرفه کنم از ماسک استفاده می کنم.
- به سفر نمی روم.

چون من هم می خواهم کمک کنم تا این ویروس بد نابود بشود. چون ما خیلی قوی هستیم.



گذاشتمش زمین. بچه ها دور ما جمع شدند. آقای ناظم از راه رسید و از پارسا پرسید: «کسی اذیت کرده؟» پارسا گریه کنان گفت: «نه، آقا. یک مرتبه حالم بد شد.» علی داد زد: «آقا ما دیدیم. کار زرافه بود.» آقای ناظم فوری به من نگاه کرد. نمی دانستم روی من هم اسم گذاشته اند. با عصبانیت نگاهم کرد و گفت: «از نمره ی انضباط کم می کنم. فکر کن بین کارت انسانی بوده یا نه.»

حرف علی از یک طرف و دعوای آقای ناظم از طرف دیگر ناراحتم کرد. تصمیم گرفتم دیگر روی کسی اسم نگذارم؛ ولی نمی دانم کار انسانی یعنی چه؟ به نظرم کار خیلی سختی است.

* همین که فهمیدی روی کسی اسم نگذاری یک قدم انسانی برداشته ای. انسان بودن زیاد سخت نیست. کافی است مهربانی کنی. زیانت نیش نداشته باشد و کسی را نرنجانی. وقتی برای همه خوبی بخواهی همین انسانیت است.





● رویا صادقی

همه جا نقاشی

نوبت شما



کامل رنگ کنید یا کاغذ رنگی بچسبانید. حتی می‌توانید از نقوش‌های متفاوتی مثل راه‌راه، خال‌خال یا چهارخانه استفاده کنید.

وقتی می‌خواهید نقاشی زیباتر بشود، بهتر است برای قسمت خالی کاغذ فکری بکنید. مثلاً آن قسمت‌ها را



● درسا افضلی ۹ ساله از تهران



● ملیکا مهرابی ۸ ساله از تهران



● ماهان ماسالی ۹ ساله از ماسال



● ابوالفضل شهبازی ۹ ساله از ماسال



● صبا طوقیان ۹ ساله از اصفهان



● زهرا جلالی ۸ ساله از اصفهان

نشانی ما: تهران صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

● تو هم هر چه را که در ماه اردیبهشت به نظرت زیبا بود نقاشی کن و برای ما بفرست.

داستان نا تمام...

● کبری بابایی

قصه‌های نیمه تمام زیر را کامل کن و برای ما بفرست:

شماره ۱: آقا گرگه از کتاب بیرون پرید و گفت: «قبول نیست!»

من دیگر نمی‌فرواهم

برپنس باشم، فسته شدم از

بس توی قصه‌ها، دیگران

را اذیت کردم! می‌شود

یک قصه‌ی قشنگ درباره‌ی

گرگ مهربان بنویسی؟»



شماره ۲: او بهترین دوست من

بود. بهترین دوستی که توی جهان

وجود داشت، هم مهربان بود، هم

فوش افلاق. اصلاً همه‌ی کارهای خوب

دنیا را بلد بود؛ فقط یک ایراد کوچک

داشت. ایرادش این بود که...



شماره ۳: مامان گفت: «عزیزم بلندشو. دیر

می‌شود. راننده‌ی اداره آمده دنبال!»

چشم‌هایم را باز کردم. «اداره؟ من باید بروم مدرسه!»

مامان با تعجب گفت: «عزیزم، تو رئیس اداره هستی. زود باش

تا دیرت نشده.»

بعد به جای کوله‌پشتی مدرسه، یک کیف بزرگ

مشکی بردیم آورد. یعنی من یک شبه این

قدر بزرگ شده بودم یا اتفاق دیگری

افتاده بود؟...



● منتظر نوشته‌های زیبای تو هستیم.

معرفی
کتاب



● نام کتاب: مجموعه وقتی من این شکلی‌ام

نویسنده: معصومه یزادنی

ناشر: انتشارات فنی ایران

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۰۵۰۵۵



● نام کتاب: شما یک دماغ زرد ندیدید؟

نویسنده: سوسن طاق‌دیس

ناشر: مدرسه برهان

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴



● نام کتاب: مجموعه ماجرای خانم شارلوت

مترجم: مهناز عسگری

ناشر: محراب قلم

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹





زنگ زلزله

● بهاره جلالوند
● عکاس: اعظم لاریجانی

با تشکر از آقای
محمدحسین نلی،
کارشناس آموزش جمعیت
هلال احمر

هلال احمر (۱۱۲)، آتش نشانی (۱۲۵) و اورژانس (۱۱۵) را
بلد باشیم تا وقتی زلزله می آید، کمک بگیریم.

بیرون نروید

وقتی زلزله می آید، نباید فرار کنیم، باید در یک جای
کم خطر پناه بگیریم و از سر و گردنمان مراقبت کنیم. کنار
ستون‌ها، زیر میزهای محکم و دیوارهای داخلی جاهای
کم خطری هستند. دیوارهای داخلی، موقع زلزله به سمت
داخل ساختمان می‌ریزند؛ اما بقیه‌ی دیوارها حتماً به سمت
خارج می‌ریزند.

اگر در راهرو یا راه‌پله بودیم، باز هم باید یاد بگیریم که
چه‌طور مراقب خودمان باشیم و تا زمانی که لرزیدن قطع
نشده است، بیرون نرویم.
تکان‌های قوی زلزله، معمولاً کم‌تر از یک دقیقه هستند.

کشور ما یکی از کشورهایی است که در
آن زلزله زیاد اتفاق می‌افتد. ما نمی‌توانیم
کاری کنیم که زلزله پیش نیاید؛ ولی می‌توانیم
با مراقبت درست از خودمان و اطرافیان، آسیب‌های
زلزله را کم کنیم. این گزارش به ما یاد می‌دهد
که چه‌طور از خودمان مراقبت کنیم تا در زمان
زلزله کم‌تر آسیب ببینیم.

کارهای قبل از زلزله

بعضی کارها را باید قبل از زلزله انجام
داد، مثلاً از بزرگ‌ترها بخواهیم تا خانه
را ایمن کنند. کمد‌ها، تابلوها را محکم به
دیوار وصل کنند و جاهای کم‌خطر را برای
پناه‌گیری به ما نشان بدهند.

اگر جای کتورهای اصلی آب، برق
و گاز را یاد بگیریم، خوب است؛ چون
وقتی زلزله می‌آید باید به بزرگ‌ترها
یادآوری کنیم آن‌ها را قطع کنند.
همیشه یک کیف آماده داشته باشیم
و در آن آب، خوراکی خشک (مثل
بیسکویت و خرما)، چراغ‌قوه،
سوت و کمک‌های اولیه باشد.

شناختن راه‌های خروج قبل از
زلزله، مهم است. هر سال، یکی دو
بار کارهایی را که باید در زمان زلزله
انجام بدهیم، تمرین کنیم. شماره‌هایی مثل





- اگر در راهرو هستیم، کنار دیوار داخلی بنشینیم و از سر و گردنمان مراقبت کنیم.
 - اگر در خانه یا کلاس هستیم، کنار دیوار داخلی بنشینیم و از سر و گردن خود مراقبت کنیم.
 - وقتی زلزله می‌آید اگر در راه‌پله هستیم، کنار دیوار بنشینیم و از سر و گردنمان مراقبت کنیم.
 - وقتی تکان‌های قوی زلزله تمام شد، دستانمان را روی سر و گردنمان بگیریم و از کنار دیوار راه‌پله خارج شویم و از وسط راه‌پله، پایین نرویم.

پس تا این تکان‌ها تمام نشده، در جای کم‌خطر بمانیم. وقتی تکان‌های قوی تمام شدند، باید بیرون برویم؛ البته اول، کسی که به در نزدیک‌تر است بیرون برود. بقیه در جای کم‌خطر بمانیم و به ترتیب نزدیک بودن به در، بیرون برویم. حواسمان باشد برای بیرون رفتن نباید بدویم و فقط باید تند راه برویم؛ چون وقتی زلزله می‌آید همه‌جا خراب می‌شود و دویدن خطر دارد. برای بیرون رفتن باید به صف و پشت سر هم حرکت کنیم و از سر و گردنمان خوب مراقبت کنیم. یادمان باشد که موقع زلزله، نباید از آسانسور استفاده کنیم.

بعد از بیرون رفتن

بعد از این که از ساختمان بیرون آمدیم، به یک جای امن برویم. جای امن یعنی جایی که دور از ساختمان است و درخت، تیر برق یا وسایلی که در حال افتادن هستند، اطراف آن‌جا نیستند. آن قدر آن‌جا بمانیم تا زمین آرام شود و از رادیو اعلام کنند که چه کاری انجام بدهیم.

چگونه پناه بگیریم؟

- کنار ستون برویم و یک دست را روی سر و دست دیگر را روی گردن بگذاریم.
 - زیر یک میز محکم برویم و از سر و گردن مراقبت کنیم؛ اگر در مدرسه هستیم و زیر میز رفته‌ایم، پایه‌ی میز را محکم بگیریم.



● علی حیدری

● چه عددی به جای شکل قرار می گیرد؟

۲۲	۳۳	۵۵
۴۰	😊	

● علی حیدری

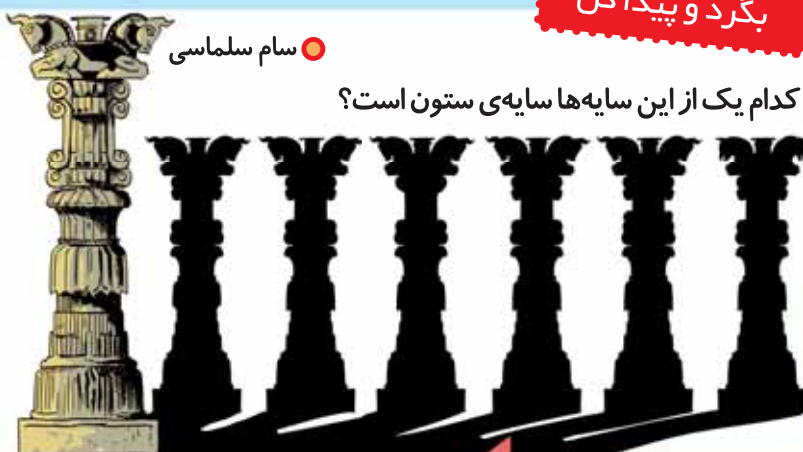
● رمز جدول اعداد را پیدا کنید و جاهای خالی را پر کنید.

۸۴	۱۱	۳۲	۶۳
۴۲	۱۶	۱۸	
۱۱	۸۴	۱۷	۷۸
۵۷	۴۱		۱۵
۲۵	۵۲	۳۹	۳۸

بگرد و پیدا کن

● سام سلماسی

● کدام یک از این سایه ها سایه ی ستون است؟



● زهرا اسلامی

جدول

۱. نام کتاب حضرت علی (ع)
۲. ماه مهمانی خدا - عید
- روزه داران
۳. شهر حافظ و سعدی - دوست خواندنی
۴. هدیه ی مخصوص هر شهر - روز نیست
۵. شخصی که به بخشندگی شهرت فراوان داشت.
۶. نام دریایی بزرگ و مهم در جنوب کشورمان



فکر کن!

● مجید عمیق

● چگونه می توانیم یک توپ پلاستیکی کوچک را از داخل یک لیوان بیرون آوریم در حالی که به لیوان دست نزنیم؟



بگرد و پیدا کن

● سام سلماسی

● دو تصویر شبیه به هم را پیدا کن.



بگرد و پیدا کن

● سام سلماسی

● راه رسیدن به آب نبات را به پسر نشان می دهی؟



بازی ریاضی

● علی حیدری

● در شکل زیر مسیر پیاده رو را با موزاییک های مربع شکل هم اندازه پوشانده ایم. چند موزاییک لازم داریم تا قسمت خالی وسط را بپوشانیم؟





چه قدر؟ چند کیلو؟

● محمد هادی نیکخواه آزاد

● تصویرگر: سام سلماسی

وزن کردن چیزهای مختلف، همیشه برای انسان‌ها مهم بوده است. به خصوص هنگام خرید و فروش که می‌خواهیم به اندازه‌ی پولی که پرداخت می‌کنیم، کالا دریافت کنیم. یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اختراعات بشر، ترازو است. ساده‌ترین و پرکاربردترین ترازوها، ترازوهای دوکفه‌ای هستند.

۳ تالاسازی

طلا، بسیار ارزشمند و گران‌قیمت است؛ برای همین باید آن را خیلی دقیق وزن کرد. طلافروش‌ها ترازوی بسیار دقیق و حساسی دارند. این ترازو توی یک محفظه‌ی شیشه‌ای قرار دارد تا جریان هوا و حتی نفس کشیدن افراد روی وزن طلا اثر نگذارد.



۱ میوه فروشی

میوه‌فروش‌ها یک ترازوی بزرگ دیجیتال دارند. آن‌ها با این ترازوها میوه‌های مشتریان را وزن می‌کنند. این ترازو یک ماشین حساب هم دارد و همان موقع که میوه‌ها را وزن می‌کند، قیمت آن‌ها را هم حساب می‌کند.



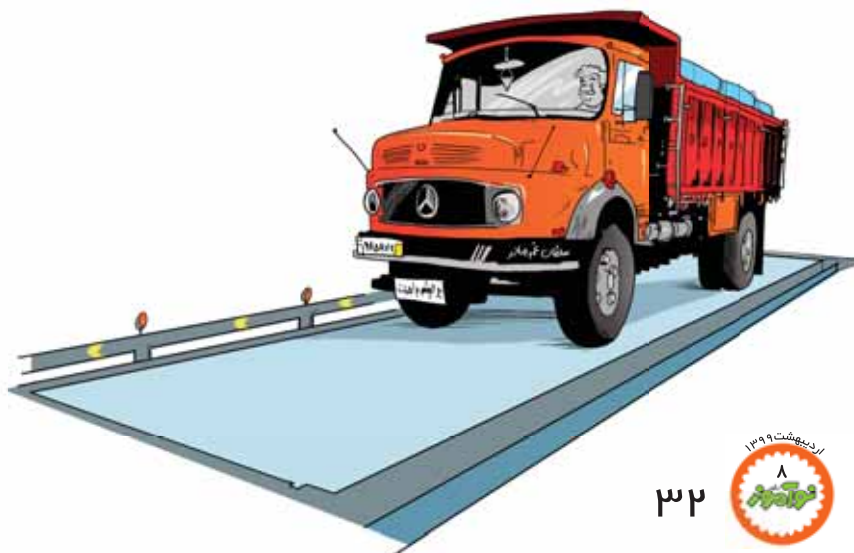
۱ ورزش

در بسیاری از رشته‌های ورزشی، ورزشکاران در وزن‌های خاصی می‌توانند در مسابقات شرکت کنند؛ برای همین داوران قبل از مسابقه ورزشکاران را به دقت وزن می‌کنند.



۲ کارخانه‌های بزرگ

در بسیاری از کارخانه‌ها باید بار کامیون‌ها و تریلی‌ها را یک‌جا وزن کنند، مثلاً وزن شن و ماسه را به دست بیاورند. در این کارخانه‌ها صفحه‌ی بسیار بزرگی روی زمین است. این صفحه یک ترازوی غول‌پیکر است که به آن باسکول می‌گویند. تریلی با بار روی آن می‌رود.





- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویر گر: میثم موسوی

نرم نوش توت فرنگی

مواد لازم:

- ❖ توت فرنگی، ۱۲ عدد
- ❖ شیر، نصف فنجان
- ❖ شکر، یک قاشق غذاخوری
- ❖ یخ، ۵ تکه‌ی کوچک
- ❖ بستنی وانیلی (در صورت دلخواه)، ۳ قاشق غذاخوری

طرز تهیه:

- ❶ توت فرنگی، شیر، بستنی و یخ را درون مخلوط‌کن بریزید و به کمک یک بزرگ‌تر خوب مخلوط کنید.
- ❷ شکر را به مواد اضافه کنید و دوباره کمی مخلوط کنید.
- ❸ این نرم‌نوش (اسموتی) را درون لیوان بریزید.



نوش جان!

مطالعه‌ی هیجان‌انگیز

سام سلماسی

یکی از کتاب‌های درسی را انتخاب کنید. خوب آن‌ها را مطالعه کنید. بعد از مطالعه وارد مسابقه شوید. با عدد تاس از نقطه‌ی شروع حرکت کنید. روی هر خانه که رفتید نفر مقابل یک سؤال از آن صفحه‌ها پرسد. اگر درست جواب دادید، امتیاز آن خانه را می‌گیرید. در آخر هر کس امتیاز بیش‌تری داشت، برنده است.

